

دکتر مجید وحید*

گرددش در سیاست‌گذاری خارجی بر اساس منافع ملی بررسی سیاست‌های اروپایی ژنرال دوگل

چکیده:

آیا می‌توان برای حفظ یا پیشبرد منافع ملی از اصول و سیاست‌های اعلام شده عدول کرد یا آنها را باگردش مواجه ساخت؟ چنین پرسشی همواره در عرصه سیاست داخلی و خارجی کشورها مطرح است. در این مقاله، همراه با بررسی سیاست‌های اروپایی شارل دوگل، نشان داده می‌شود که رهبر فرانسه در مواقع لزوم هیچ‌گاه از چنین کاری اجتناب نکرده است. وی با اتکاء بر مفاهیمی روشن از ملت، دولت و استقلال ملی که در نگاه او جملگی از عوامل اعتلای فرانسه هستند و در خصوص آنها وفاق ملی وجود دارد، در مقطعی پشتیبانی از نظام فدرال، در زمانی حمایت از نظام کنفدرال و در برهه‌ای اتکاء بر همکاری صرف را مبنای سیاست اروپایی خود قرار می‌دهد و در هر سه زمان به یک هدف می‌اندیشد: پاسداشت و توسعه منافع ملی.

واژگان کلیدی:

سیاست‌گذاری عمومی، سیاست‌گذاری خارجی، دوگل، فرانسه، اروپا.

* اسنادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«درآمدی بر سیاست‌گذاری عمومی»، سال ۸۰، شماره ۵۲ - «خردگرایی و تصمیم، حدود آزادی سیاست‌گذار در

تصمیم‌گیری»، سال ۸۰، شماره ۵۴ - «بررسی فرایند شکل‌گیری و فرارگیری مشکل در عرصه عمومی و دستورکار

سیاست‌گذار»، سال ۸۱، شماره ۵۷ - «سیاست‌های اشتغال دولت فرانسه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰: منطق و

جهت‌های اساسی»، سال ۸۲، شماره ۵۹.

همان‌گونه که برخی کتاب‌ها و نوشته‌ها در تاریخ علم و فرهنگ ماندگار و کلاسیک می‌شوند و گذر زمان ما را از بازنگری و بازشناسی آنها بی‌نیاز نمی‌کند، بعضی شخصیت‌ها نیز در تاریخ سیاسی - اجتماعی کشور خود، منطقه‌ای از جهان یا تمام آن چنان تأثیری می‌گذارند که همواره برای درک منطقی واقعات زمان (گذشته، حال و آینده) ما نیازمند بررسی آثار آنها هستیم. ژنرال دوگل از جمله این شخصیت‌هاست. دوگل به چند دلیل شخصیتی ماندگار در تاریخ فرانسه و جهان است: - او با پیام مقاومت ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ و سازماندهی ادامه جنگ میان فرانسه و آلمان، تا حدود زیادی فرانسه و فرانسوی‌ها را از سرافکنندگی شکست سریع در مقابل آلمان نازی و حکومت ویشی رهانیده است؛ - وی بنیان‌گذار جمهوری پنجم فرانسه است که از ۱۹۵۸ بدین سو مبنای نظام سیاسی فرانسه شده است؛ - او نمونه شخصیت کاریزماتیک جامعه‌شناسی وبری است؛ (۱) - دوگل بنیان‌گذار سنتی سیاسی در فرانسه است که به گلیسم معروف گشته است. رئیس جمهور فعلی فرانسه، ژاک شیراک، و نیز نخست‌وزیر آن، ژان پیر رافارن، هر دو خود را وامدار این سنت و ادامه دهنده آن می‌دانند. (۲)

شارل دوگل به تعبیر خود همواره پنداشتی خاص از فرانسه^۱ و نقش و منافع آن داشته است. سیاست‌های دوگل - به اعتقاد ما - ملهم از این پنداشت بوده است. در این مقاله با بررسی دیدگاه‌ها و سیاست‌های دوگل در خصوص شکل‌گیری اروپای پس از جنگ وضعیتی متغیر از تفکر و عمل در سیاست‌گذاری خارجی را توصیف خواهیم کرد که تنها با اتکا به ضروریات «پنداشتی خاص از فرانسه» قابل انسجام دهی و توضیح خواهد بود.

۱- دوگل و اروپا: از فدرالیسم^۲ تا همکاری^۳

۱-۱- بروز دیدگاه اروپایی

شروع شکل‌گیری پروژه اروپایی شارل دوگل در جریان آخرین جنگ جهانی صورت گرفته

1- Une certaine idée de la France. 2 - Fédéralisme.

3 - Coopération.

است. از سال ۱۹۴۲ به‌طور منظم موضوع اروپا در نطق‌ها و بیانیه‌های دوگل دیده می‌شود. در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۲ در سخنرانی ایراد شده در لندن، دوگل چنین ابراز می‌دارد: «فرانسه مایل است از این به بعد تمام تلاش خود را به کار برد تا در اروپا کشورهایی که منافع، دغدغه دفاعی و نیازهای توسعه‌ای گره خورده با منافع، دغدغه و نیازهای فرانسه دارند، به‌گونه‌ای عملی و پایدار با آن مرتبط شوند، هم چنان که فرانسه با آنها مرتبط می‌شود.» (۳)

وی در الجزیره در مقابل مجلس مشورتی می‌گوید: «به نظر می‌رسد یک جمع غربی امتدادیافته با آفریقا که مانش، راین و مدیترانه شاهراه‌های آن باشند بتواند مرکزی عمده در یک سازمان جهانی تولید، مبادله و امنیت را تشکیل دهد.» (۴)

دوگل در کنفرانس خبری در الجزیره در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۴ باز بر موضع خود تأکید کرده و می‌گوید: «من، به نام حکومت فرانسه، می‌گویم که ما می‌خواهیم شاهد اروپایی باشیم که از نو ظهور خواهد کرد، اروپایی که در حال حاضر ستمدیده است و توان بیان [به نام اروپا] را ندارد. من گفته‌ام که در این اروپا و در درون سازمان جهانی صلح...، متمایلیم که خصوصاً در بعد اقتصادی در اروپای غربی نوعی تجمع ایجاد شود که شاهراه‌های آن مانش، مدیترانه و راین باشند. به نظر [م] می‌رسد که در این نگاه عنصری از سازمان اروپایی، در درون سازمان جهانی، را می‌توان یافت که برای همه خصوصاً برای دولت‌های مرتبط امتیازات قطعی و مسلمی را به دنبال خواهد داشت.» (۵)

هنگام بازدید از منطقه تحت کنترل و اشغال فرانسه در خاک آلمان، در اکتبر ۱۹۴۵، دوگل آلمان‌ها را دعوت به «درک متقابل» می‌نماید چون «ما همه اروپایی و غربی هستیم.» (۶)

با این حال علی‌رغم عزم استوار دوگل برای ایجاد اروپا، اندیشه او پیرامون شکل و محتوای سازمان مورد نظر مبهم و ناپایدار است. علت چنین وضعی را باید در ناپایداری وضعیت اروپا و ابهام در خصوص آینده آلمان در مقاطع زمانی اشاره شده جستجو کرد.

۱-۲- از فدرالیسم تا کنفدرالیسم^۱

۱-۲-۱- فدرالیسم

در پیوست جلد دوم کتاب خاطرات جنگ خود، ژنرال دوگل نامه‌ای را که در فوریه ۱۹۴۴ نوشته منتشر می‌کند که در آن وی از ایجاد یک «فدراسیون استراتژیک و اقتصادی میان فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند که بریتانیای کبیر نیز می‌تواند بدان بپیوندد» سخن به میان می‌آورد. (۷)

صحبت از فدراسیون در آغاز دهه ۱۹۵۰ عمومی و رسمی می‌شود. در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، در کنگره ملی حزب تجمع برای فرانسه، او سخن از یک رفاندم رسمی در میان اروپائیان آزاد را به میان می‌کشد که بایستی زمینه‌ساز فدراسیون اروپایی و تعریف قلمرو و نهادهای آن گردد. (۸) در ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۰، در مصاحبه با یونایتد پرس او می‌گوید: «بایستی براساس توافق به عمل آمده میان فرانسه و آلمان (...) به سوی یک فدراسیون واقعی اروپایی گام برداشت که آنهایی که می‌خواهند عضو آن می‌شوند و آنهایی که مایل نباشند، بیرون از آن قرار می‌گیرند.» (۹)

در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، در کنفرانس خبری کاخ اورسه، وی اظهار می‌دارد که «ما حامی یک فدراسیون اروپایی هستیم، یعنی خواهان توافقی هستیم که براساس آن به صورت مثبت و پیرامون موضوعات مثبت، به‌ویژه اقتصاد، دفاع و فرهنگ دولت‌های اروپایی که تمایل دارند، با یکدیگر مرتبط شوند.» (۱۰)

اگرچه برخی نویسندگان مانند آندره فونتن، معتقدند که احتمالاً دوگل کلمه «فدراسیون» را سهواً به کار برده است (۱۱) و برخی دیگر بر این باورند که او هنگام صحبت از فدراسیون در واقع به یک سازمان کنفدرال می‌اندیشیده است (۱۲) ولی این پندار درست‌تر می‌باشد که او تا آن زمان به ایجاد یک سازمان فدرال فکر می‌کرده است. البته سازمان فدرالی که در آن فرانسه از نقش رهبریت مناسب با جایگاه خود برخوردار است و بوسیله آن قادر به گسترش نفوذ خود خواهد گشت. این جایگاه از این‌رو قابل تصور بود که قاعدتاً سه کشور کوچک بنلوکس حول فرانسه قرار

می‌گرفتند و آلمان حاکمیت خود را بازیافته بود؛ بنابراین فرانسه محور فدراسیون اروپایی می‌گردید.

۲-۲-۱- مسئله آلمان

۲-۲-۱- وضعیت حاکمیت آلمان پس از جنگ

سیاست اروپایی ژنرال دوگل تا حد زیادی براساس وضعیت آلمان پس از جنگ شکل می‌گیرد که ما سیر تحول آن را به‌طور کلی بیان می‌نمائیم.

در ۱۹۴۵، اگرچه دولت آلمان پابرجاست ولی کشور شکست خورده است. در ۷ و ۸ مه ۱۹۴۵، قرارداد تسلیم در فرانسه (رنس)^۱ و آلمان (برلن) امضا می‌شود. متون تصریح‌کننده وضعیت جدید آلمان به تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۴۵ مربوط می‌شوند. در واقع آلمان رفته‌رفته و به تدریج حاکمیت خود را باز می‌یابد. در ۲۵ مه ۱۹۴۷، اولین شورای اقتصادی آلمان در ناحیه تحت تسلط آمریکا و انگلستان ایجاد می‌گردد. در ۹ فوریه ۱۹۴۸، منشور فرانکفورت منتشر می‌شود که در این ناحیه نوعی حکومت اقتصادی آلمانی را برقرار می‌کند. در ۴ ژوئن ۱۹۴۸، توصیه‌های لندن به وسیله نمایندگان انگلستان، فرانسه و کشورهای بنلوکس منتشر می‌شود که براساس آن ایجاد یک اقتدار بین‌المللی در روهر^۲ در نظر گرفته می‌شود. این اقتدار در ۲۸ دسامبر همان سال شکل می‌گیرد. در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۸، اصلاح سیستم پولی آلمان غربی به تصویب می‌رسد و در ۸ آوریل ۱۹۴۹، براساس توافقات واشنگتن به دولت جدید آلمان غربی حاکمیتی محدود اعطای می‌گردد. در ۲۳ مه همان سال «قانون بنیادی بن» لازم‌الاجرا می‌گردد. در سپتامبر ۱۹۴۹، تشکیل جمهوری فدرال آلمان اعلام می‌گردد و در همان زمان ایالات متحده آمریکا به‌طور جدی مترصد پیوستن آلمان به بلوک غرب و کمک به آلمان برای بازسازی می‌گردد. در ۲ مه ۱۹۵۰ آلمان به عنوان عضو شرکت‌کننده در شورای اروپا پذیرفته می‌شود. براساس توافقات لندن در ۱۱ و ۱۲ مه ۱۹۵۰، سه کشور فرانسه، ایالات متحده آمریکا و انگلستان باز از کنترل

خود بر آلمان می‌کاهند. امضای پیمان جامعه اروپایی زغال و فولاد در ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ سبب از میان برداشته شدن اقتدار بین‌المللی در روهر می‌گردد. در پایان به دنبال شکست جامعه دفاعی اروپا، قدرت‌های غربی تصمیم می‌گیرند، حاکمیت کامل جمهوری فدرال آلمان را به رسمیت شناسند (۳ اکتبر ۱۹۵۴ در لندن و ۲۳ اکتبر ۱۹۵۴ در پاریس).

۲-۲-۱- مواضع دوگل در قبال تحولات آلمان

در نگاه شارل دوگل، روابط فرانسه و آلمان تشکیل‌دهنده «مشکل مرکزی جهان» است. (۱۳) در ۱۹۴۵ و برهه‌ای پس از آن دوگل همچون بسیاری از هم‌وطنان خود به خود حق می‌دهد که نسبت به کشوری که در طول شصت سال سه بار خاک فرانسه را با ارتش خود تسخیر کرده و دوبار سبب سقوط پاریس گشته است خوش‌بین نباشد. بدین سبب، دوگل در پایان جنگ به تفکیک سرزمین‌های آلمان می‌اندیشد. وی در ۲۴ فوریه ۱۹۴۴، طی نامه‌ای به وزیر امور خارجه خود سخن از جدایی رنانی از آلمان می‌راند. منطقه جدا شده در بعد اقتصادی و استراتژیک به غرب خواهد پیوست. (۱۴)

در کتاب «خاطرات جنگ» دوگل پروژه تقسیم آلمان را بدین صورت به تصویر می‌کشد: «در آینده دیگر دولت متمرکز رایش نباید وجود داشته باشد... این شرط اول برای مانع شدن از بازگشت آلمان به گرایشات زیان‌آور است. هر بار که یک دولت سلطه‌جو و جاه‌طلب بر سرزمین‌های آلمان مسلط شده و تنوع آنها را محدود کرده امپریالیسم به یک‌باره نمود یافته است. چنین وضعی در دوران حکومت گیوم دو و هیتلر کاملاً مشهود است. بر عکس، چنانچه هر یک از دولت‌های سرزمین ژرمن برای خود وجود داشته باشد، آن‌گونه که می‌خواهد خود را اداره کند و به منافع خود بپردازد، آن‌گاه بخت اینکه این مجموعه فدرال همسایگان خود را در معرض تهدید قرار ندهد بیشتر می‌شود. چنانچه روهر - انبار ذخایر استراتژیک - دارای نظام حقوقی خاص تحت کنترل بین‌المللی گردد، وضع هنوز هم بهتر می‌شود.» (۱۵)

وی هنگام ملاقات خود با استالین در سپتامبر ۱۹۴۴، تصریح می‌کند که سرزمین‌های کرانه چپ راین بایستی از حاکمیت دولت مرکزی جدا گشته و از خودمختاری برخوردار گردند. (۱۶)

دوگل اندیشه تقسیم آلمان را از پایان جنگ تا سال ۱۹۴۷، همچنان در سر دارد. ولی هر چه به پایان دهه ۱۹۴۰ نزدیک‌تر می‌شویم با توجه به تحولات آلمان که در مسیر ایجاد دولت مرکزی می‌باشد، گردشی در نگاه او از تقسیم و تفکیک به پذیرش ایجاد سیستم فدرال در سرزمین‌های آلمان دیده می‌شود. البته در این سیستم فدرال دولت‌ها از حاکمیت برخوردارند و منطقه روهر باید تحت کنترل بین‌المللی باقی بماند. (۱۷)

از دهه ۱۹۵۰، دوگل رفته‌رفته در مقابل واقعیات بین‌المللی و الزامات جنگ سرد و مشاهده نحوه تکوین دولت جدید آلمان، پروژه‌های فدرالیستی خود در خصوص اروپا را که در آغاز همین دهه مطرح کرده بود برای همیشه کنار می‌گذارد. در واقع او برای فرانسه در اروپایی که یک عضو آن آلمان متحد باشد احساس خطر می‌کرد چرا که معتقد بود چنین اروپایی ناگزیر حول محور آلمان شکل خواهد گرفت. در آینده باید زمینه‌های ایجاد یک کنفدراسیون اروپایی را ایجاد کرد تا در قالب آن بتوان آلمان را سازمان داد. به اعتقاد میشل دبره که نزدیک‌ترین سیاستمدار به دیدگاه‌های گلیستی است، فدرالیسم را باید رها کرد چون سبب دیکتاتوری توده ملی پر شمارتر و جسورتر یعنی توده آلمانی خواهد شد. (۱۸)

چشم‌انداز برتری آلمان در اروپای دهه ۱۹۵۰، بدین ترتیب، تأثیرگذار بر سیاست‌های دوگل در قبال جوامع در حال تکوین اروپایی در همین دهه می‌گردد.

۳-۲-۱ اروپا: به سوی وحدت

۱-۳-۲-۱ اروپای دهه ۱۹۵۰: ایجاد جوامع اروپایی

تجربه جنگ‌های ناپلئونی و هیتلری سبب از میان رفتن رویای اروپای متحد نگردید ولی ثابت نمود که مبنای چنین اتحادی باید تفاهم و احترام متقابل کشورهای عضو باشد و نه قدرت و برتری یک ملت اروپایی.

اروپای جدید در صورتی می‌توانست وجود داشته باشد که قادر به حل مشکلات سیاسی باشد. بدین منظور باید نهادهایی در نظر گرفته می‌شد که دارای قدرت تصمیم‌گیری باشد. از این رو می‌توان گفت که اولین مشکل ایجاد اروپایی مبتنی بر تفاهم و اجماع نظر دولت‌های

عضو، مشکل نهادی بود. برای حل این مشکل نهادی، دو روش پیش رو بود: روش فدرالیستی و روش کنفدرالیستی. همان‌گونه که می‌دانیم یک نهاد هنگام مواجهه با یک موضوع باید مبارزت به اخذ تصمیم واحد نماید. در سیستم کنفدرال، ارگان تصمیم‌گیر شامل نمایندگان دولت‌هاست و تصمیم براساس پذیرش تمام اعضا و اتفاق رأی استوار است. از این‌رو تنها یک دولت عضو می‌تواند با وتوی خود مانع از اخذ تصمیم شود. ولی در سیستم فدرال، ارگان تصمیم‌گیر از دولت‌های عضو، مستقل بوده و دولت‌ها در آن از حق وتو برخوردار نمی‌باشند.

پس از جنگ جهانی دوم، در جریان ایجاد اروپا هر دو روش فوق به کار برده شده‌اند. روح حاکم بر نهادهایی مانند سازمان همکاری اقتصادی اروپا و شورای اروپا روح کنفدرال است. حال آنکه تفکر حاکم بر نهادهایی مانند جامعه زغال و فولاد اروپا، جامعه دفاعی اروپا و جامعه اقتصادی اروپا ملهم از رویکرد فدرال است.

جامعه زغال و فولاد اروپا که براساس پیشنهاد معروف روبرت شو من در ۹ مه ۱۹۵۰ شکل گرفت (۱۹) و منجر به پیمان ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ گردید، نمونه ارگانی است دارای اقتدار فراملیتی. اقتدار فراملیتی به این معنا که اولاً قدرت تصمیم‌گیری، دیگر متعلق به دولت‌ها نیست بلکه از آن اقتدار عالی جامعه است که اگرچه برآمده از دولت‌هاست ولی از آنها کاملاً مستقل است و ثانیاً ارگان تصمیم‌گیرنده نه نماینده دولت‌هاست و نه نماینده ملت‌ها.

پایه‌گذاران جامعه زغال و فولاد اروپا معتقد بودند که باید ابتدا در عرصه‌های مشخص سبب واگذاری حاکمیت دولت‌ها به نهادهای فراملیتی شد تا از حاصل واگذاری حاکمیت‌ها که رفته‌رفته مربوط به قلمروهای مهم‌تر صلاحیت دولتی خواهند شد بتوان به فدراسیون اروپایی دست یافت.

طرح جامعه دفاعی اروپا در ابعاد تفکر و ساختار نهادی بسیار شبیه به طرح جامعه زغال و فولاد اروپا می‌باشد. با این تفاوت که در این طرح، ایجاد نهادی فراملیتی برای اخذ تصمیم در عرصه سیاسی و دفاعی که حساس‌تر از عرصه اقتصادی است مورد نظر است. در قالب این طرح، پیشنهاد تسلیح مجدد آلمان نیز گنجانده شده بود.

شکست جامعه دفاعی اروپا که در سطرهای بعدی به ذکر دلیل آن خواهیم پرداخت، سبب

بسته شدن راه ایجاد سیستم نظامی اروپا برای مدتی طولانی می‌گردد. همچنان که زودرس بودن اندیشه سیاست خارجی فدرال را نیز نمایان می‌کند. تنها راهی که باقی می‌ماند، ایجاد اروپای اقتصادی است. جامعه زغال و فولاد، اتحاد اقتصادی اروپا در یک عرصه است که با منجر شدن به جامعه اقتصادی اروپا، راه را بر این اتحاد در همه عرصه‌های اقتصادی می‌گشاید. ابتکار جامعه اقتصادی اروپا متعلق به کشورهای بلوکس است. پیشنهاد این کشورها، که در بهار ۱۹۵۵ تسلیم کشورهای عضو جامعه زغال و فولاد می‌شود شامل ایجاد جامعه‌ای اقتصادی می‌گردد که بایستی زمینه‌های بازار مشترک را از طریق حذف تدریجی قوانین تعرفه‌ای و گمرکی خاص کشورهای عضو فراهم کند و نیز راهکارهای لازم را برای هماهنگ کردن سیاست کلی دولت‌های عضو در عرصه‌های مالی، اقتصادی و اجتماعی به کار بندد. ایجاد همگرایی کلی اقتصادی بر اساس ساختار فراملیتی بنیان این پیشنهاد را تشکیل می‌دهد.

۲-۳-۱-۲-۱ مواضع دوگل در قبال تحولات اروپا

شارل دوگل اگرچه در اساس با ایده جامعه زغال و فولاد اروپا مخالف نبود ولی سیستم نهادی آن را نامناسب می‌دانست. به اعتقاد او روش به کار گرفته شده منجر به ایجاد قدرتی فراملیتی می‌گردد. او از اینکه زغال و فولاد به‌طور مشترک استخراج و تولید گردد منفعتی می‌بیند (۲۰) ولی بر آن است که بدین منظور باید قدرتی کنفدرال را بنا گذاشت. (۲۱) در نگاه او ایده «قطب زغال و فولاد» بدان‌گونه که مورد نظر بنیان‌گذاران جامعه زغال و فولاد است «ظاهری» [بی‌محتوا] بیش نیست. (۲۲)

در خصوص جامعه دفاعی اروپا مخالفت دوگل تبدیل به دشمنی می‌گردد. ریمون آرون می‌نویسد که امضای پیمان پاریس برای تشکیل جامعه دفاعی اروپا سبب شد که بین ژانویه ۱۹۵۳ تا اوت ۱۹۵۴، بزرگترین نزاع سیاسی - ایدئولوژیک فرانسه پس از جریان دریفوس به وقوع پیوندد. (۲۳)

دوگل جامعه دفاعی اروپا را دارای دو نقصان عمده می‌دید. اول اینکه جامعه دفاعی اروپا، در صورت تصویب مجلس فرانسه، سبب خواهد شد که فرانسه بازنده باشد و متحدانش برنده. زیرا

«فقط فرانسه ارتش خود را در اختیار دیگر کشورها قرار خواهد داد.» (۲۴) به علاوه در صورت تصویب پیمان، فرانسه در موقعیتی برابر نسبت به کشورهای دیگر خصوصاً کشورهای مغلوب آلمان و ایتالیا قرار خواهد گرفت. (۲۵) نزد دوگل ارتش اروپایی مورد نظر جامعه دفاعی اروپا چیزی بیش از «اختلاط نظامی عجیب»، «پروژه مصنوعی»، «ارگانسیم فاقد ملیت» شمرده نمی‌شود. (۲۶) دوم اینکه جامعه دفاعی اروپا قاره را با مخاطره بازانگیزی رقابت‌های آلمان و فرانسه مواجه خواهد کرد. پیمان مورد نظر سبب بازآفرینی ارتش آلمان بدون هیچ‌گونه تضمینی برای دیگر کشورها خواهد شد و احتمالاً ارتشی را ایجاد می‌کند که عناصر اصلی آن آلمانی خواهند بود و دیگر کشورها فقط نیروهایی را بدان ملحق می‌کنند. تلاش‌های دوگل در رأس ۱۲۰ نماینده گلیست در مجلس ملی فرانسه، از اسباب عمده شکست جامعه دفاعی اروپا شمرده می‌شود.

دوگل در قبال جامعه اقتصادی اروپا سیاست سکوت را پیشه خود می‌کند. او در اساس نسبت به ایجاد بازار مشترک موضع خصمانه ندارد چون از امتیازات چنین بازاری برای توسعه صادرات تولیدات کشاورزی فرانسه آگاه است. از سوی دیگر، شکست جامعه دفاعی اروپا سبب می‌گردد که عبارت «خصوصیت فراملیتی» از پیمان جامعه اقتصادی اروپا حذف گردد. در پیمان رم که امضای آن در ۲۵ مارس ۱۹۵۷، جامعه مذکور را تشکیل می‌دهد، به درخواست فرانسه که از درگیری‌های مربوط به جامعه دفاعی اروپا به تازگی خود را رها نموده است، از ارجاع به مفاهیم «فراملیتی» و «فدرال» اجتناب می‌شود و تنها در دیباچه آن تأکید می‌شود که کشورهای امضاکننده پیمان «متصدند که بنیان‌های وحدتی را که بی‌وقفه محکم‌تر می‌شوند میان مردم اروپا بنا کنند». (۲۷) در آخر شایان ذکر است که اگر دوگل از اظهار نظر عمومی پیرامون پیمان رم خودداری می‌کند به این علت است که در آن زمان وی به ندرت مبادرت به بیانات رسمی سیاسی می‌کرد. چنین وضعی البته باعث نمی‌شد که وی در محیط‌های خصوصی نیز از اظهار نظر خودداری کند. نقل است که وی به میشل دبره که نزد او پیمان رم را به انتقاد کشیده بود، گفته است: «چه سودی بر این پیمان‌ها مترتب است؟ هرگاه به قدرت دست یابیم همه آنها را پاره خواهیم کرد.» (۲۸)

۴-۲-۱ کنفدرالیسم

فدرالیسم مورد نظر دوگل در دهه ۱۹۴۰ و ابتدای ۱۹۵۰، شامل یک مرکز عالی تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی و سیاست‌های دفاعی می‌گشت که در درون جامعه اروپایی مفروض او جای می‌گرفت. البته در نگاه او، محور مرکز مزبور بر قاعده رهبری فرانسه و تفاهم فرانسه و آلمان استوار می‌شد.

تغییرات مهم سیاسی سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ در خصوص وضعیت آلمان و چشم‌اندازهای جایگاه آلمان در جامعه دفاعی اروپا و جایگاه این جامعه در پیمان آتلانتیک شمالی سبب شد که دوگل ایده فدرالیسم را به نفع کنفدرالیسم رها کند. از این زمان فدرالیسم نزد دوگل فاقد فایده و حتی مضر پنداشته می‌شود و او روش کنفدرال را به عنوان جایگزین برمی‌گزیند. طبعاً به رسمیت شناختن آلمان غربی به عنوان یک کشور صاحب حاکمیت کامل و به عنوان عضو پیمان آتلانتیک شمالی در این تغییر موضع نقش اساسی را ایفا می‌کند. در کنار چنین کشوری تصور ایجاد یک نظام فدرال به رهبری فرانسه کاملاً غیرواقعی به نظر می‌رسید.

در این شرایط، دوگل همگرایی کشورهای اروپای غربی را تنها در قالب نظام کنفدرالیستی ممکن می‌داند. به عبارت دیگر، در قالب نظامی که کشورهای عضو آن از حاکمیت کامل برخوردار هستند، از این به بعد باید به دنبال همکاری تنگاتنگ و هماهنگی سیاست‌های دولت‌های هم‌پیمان بود. البته می‌توان نهادهایی را در نظر گرفت که دولت‌های عضو به آنها برخی قدرت‌ها را وا می‌گذارند ولی با این حال دولت‌ها از حق اعمال حاکمیت کامل خود یعنی حق و تو برخوردار خواهند بود.

چنین چشم‌اندازی سبب می‌گردد که دوگل در کنفرانس مطبوعاتی ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ اعلام کند: «باید یک کنفدراسیون را بنا کرد. یعنی ارگانیسمی مشترک که در آن دولت‌های مختلف بدون از دست دادن پیکر، روح و شکل خود، بخشی از حاکمیت خود را در عرصه‌های استراتژیک، اقتصادی و فرهنگی تفویض می‌کنند.» (۲۹)

۱-۳ دوگل در رأس قدرت: به سوی همکاری

تغییر رژیم سیاسی در فرانسه در سال ۱۹۵۸، شرایط روحی و فکری حاکم بر جامعه در حال تشکیل اروپا را با تحولات بنیادین روبه‌رو کرد. بحران ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۵۸، سبب به قدرت رسیدن گروهی شد که دارای ارزش‌ها و برنامه‌های سیاسی متفاوت از خانواده‌های بزرگ سیاسی (دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات، لیبرال دموکرات) بود که در دیگر کشورهای اروپای غربی اکثریت آرا را در اختیار داشتند. گلیست‌ها دارای نگاهی خاص به دولت و نقش آن و نیز درکی متفاوت از روابط بین‌الملل بودند. نزد رهبران جمهوری پنجم فرانسه دو فرض مسلمی که برای اروپای در حال شکل‌گیری مبنای اقدام شده بود باید مورد چالش قرار می‌گرفت: اول، ترجیح ساختار فراملیتی بر روابط میان دولتی سنتی و دوم، گرایش اروپای غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا در ساختار پیمان آتلانتیک شمالی. در این بخش از مقاله ما به سیاست‌های دوگل برای ایجاد تزلزل در مفروض اول خواهیم پرداخت.

۱-۳-۱ اعمال پیمان رم به احترام تعهدات سپرده شده در جمهوری چهارم

هنگام بازگشت به قدرت در سال ۱۹۵۸، دوگل خود را در مقابل مشکلی می‌یابد که فوراً برای آن باید چاره‌ای اندیشد. پیمان رم از اول ژانویه همان سال به صورت رسمی در کشورهای عضو لازم‌الاعمال گردید. نظام اداری بازار مشترک در حال شکل‌گیری بود؛ کمیسیون اروپا به ریاست والتر هالشتاین^۱ سازمان می‌یافت و اولین کاهش‌های تعرفه‌ای بایستی از اول ژانویه ۱۹۵۹ اعمال می‌گردید.

بدین ترتیب نگرانی قابل ملاحظه‌ای در جمع کشورهای عضو پیمان مشاهده می‌شد. با این وجود علی‌رغم انتظار مخالفان سیاست خارجی گلیست‌ها، فرانسه از بازار مشترک جدا نشد. البته دوگل تصریح می‌کند که اگر در زمان مذاکرات پیمان رم بر مسند قدرت بود، پیمان شکل متفاوتی می‌یافت. (۳۰) با این حال او تصمیم می‌گیرد که به پیمان احترام گذارد. در نگاه او به

1- Walter Hallstein.

احترام دولت فرانسه نباید تعهدات این کشور را که قبلاً سپرده شده‌اند زیر پا گذاشت. به تعبیر او تعهد سپرده شده را نباید پاره کرد. (۳۱)

بدین ترتیب دوگل به احترام قول فرانسه، تعهدات این کشور را نقض نمی‌کند؛ وی به علاوه در بازار مشترک عناصر مفیدی را نیز می‌یابد. چون مانند گذشته این بازار را راهی برای توسعه قدرت کشاورزی فرانسه می‌دانست. با این وجود باید دانست که خصومت دوگل با خصوصیت فراملیتی ساختار اروپا کمتر از سال‌های قبل از ۱۹۵۸ نبود. او برداشت‌های خاص خود را در خصوص نحوه شکل‌گیری اروپای متحد داشت و بر این اعتقاد بود که فرانسه باید با ماهیت فرانسوی خود و حاکمیت کامل در این عرصه ظاهر شود و بازار مشترک توان بازداشتن فرانسه از این سیاست جدید را نخواهد داشت. (۳۲)

۲-۳-۱- پروژه اروپایی شارل دوگل (طرح فوشه)^۱

دوگل با پذیرش پیمان رم مترصد اقدامات لازم برای انجام کامل تعهدات برآمده از امضای دولت فرانسه می‌گردد. او می‌پذیرد که نهادهای بروکسل از تمام قدرت خود برای ایجاد اتحاد گمرکی و سیاست‌های اقتصادی مشترک استفاده کنند.

با این حال، دوگل برداشت‌های سیاسی بالقوه‌ای را که به وسیله برخی از متن پیمان استنتاج می‌شد زیر سؤال می‌برد. نزد او، کمیسیون اروپا را نباید آغاز یک حکومت اروپایی پنداشت زیرا اعضای کمیسیون نمایندگان حکومت‌های ملی هستند و نه شخصیت‌هایی که مشروعیت خود را از طریق رأی عمومی به دست آورده‌اند.

از سوی دیگر، وی اتحاد اقتصادی را کافی نمی‌داند و بر آن است که اتحاد «اروپای غربی در بعد سیاسی نیز باید شکل گیرد.» (۳۳) اتحاد سیاسی بدین منظور که اروپا نظام دفاعی خاص خود را سازمان دهد، روابطش را با دیگر کشورها تنظیم کند، به کمک‌های خود به کشورهای جهان سوم سامان دهد و مسئولیت خود را در زمینه تنش‌زدایی و حفظ تعادل بین‌المللی ایفا

نماید. (۳۴) وانگهی چنانچه اتحاد سیاسی شکل نگیرد، اتحاد اقتصادی نیز در بلندمدت قادر به تثبیت و تحکیم خود نخواهد بود. (۳۵)

اگر ضرورت اروپای سیاسی غیرقابل انکار است، این اروپا بر چه قاعده‌ای باید استوار شود؟ در کنفرانس مطبوعاتی ۱۵ مه ۱۹۶۲، شارل دوگل در پاسخ به چنین سئوالی طرح خود را به این صورت عرضه می‌کند: «برای آنکه خود را در بعد سیاسی سازمان دهیم باید کارها را از ابتدا آغاز کنیم. باید همکاری فی مابین را سازمان دهیم. باید به صورت دوره‌ای رهبران دولت‌ها و حکومت‌ها را گرد هم آوریم تا با هم مسائل را بررسی کرده و در قبال آنها تصمیم‌هایی اخذ کنند که تصمیم‌های اروپا خواهد بود. باید یک کمیسیون سیاسی، یک کمیسیون دفاعی و یک کمیسیون فرهنگی تشکیل دهیم همان‌گونه که صاحب یک کمیسیون اقتصادی در بروکسل هستیم تا به وسیله آنها مشکلات مشترک بررسی شده و تصمیم‌های شش حکومت عضو آماده گردند. (...) به علاوه، وزیرهای صاحب صلاحیت در هر یک از عرصه‌های ذکر شده، هر زمان که ضرورت ایجاب کند گرد هم خواهند آمد تا به تصمیم‌های شورای اروپا جامه عمل بپوشانند. بالاخره، ما شورای پارلمانی را که مقر آن در استراسبورگ است و شامل نمایندگان پارلمان‌های شش کشور عضو هستند داریم. بگذاریم این پارلمان مسائل سیاسی را به بحث گذارد همچنان که مسائل اقتصادی را به بحث می‌گذارد.» (۳۶)

پیشنهاد‌های دوگل منشأ طرح فوشه (دیپلمات فرانسوی) می‌گردد که سبب بحث‌های جدی و برخی مواقع سخت در میان دولت‌های عضو اتحادیه اقتصادی اروپا می‌شود و نهایتاً با شکست مواجه می‌گردد. قبل از پرداختن به موضوع شکست طرح فوشه لازم به ذکر است که دقت در بیانات دوگل نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۶۰، او فکر کنفدرالیسم را از سر بیرون کرده و به همکاری میان دولت‌های اروپایی می‌اندیشد.

۳-۱-۳ شکست طرح فوشه

پیشنهادات دوگل که در طرح فوشه متجلی شده بودند، سه هدف عمده را در نظر داشتند:
- تعریف تدریجی یک سیاست خارجی به عنوان سیاست خارجی اروپا؛ - ایجاد یک سازمان

دفاعی مستقل از پیمان آتلانتیک شمالی؛ - انجام همکاری‌های مشترک علمی، فرهنگی. این پروژه از طرح‌های قبلی در خصوص ایجاد اروپا جاه‌طلبانه‌تر بود زیرا حوزه‌های صلاحیت حساس و اساسی دولت‌ها یعنی روابط خارجی و سیستم دفاعی را در بر می‌گرفت. به همین علت، روش به کار گرفته شده روشی احتیاط‌آمیز بود یعنی روش همکاری.

طرح فوشه به عاقبتی دچار شد که بدان اشاره شد. برای کشورهای بلژیک و هلند انجام مشاوره و تصمیم در سطح اروپا بدون مشارکت بریتانیای کبیر قابل تصور نبود. همچنین این دو کشور مایل به پذیرفتن تغییر روش در سازوکار اتحادیه اروپا نبودند. بدینی رهبران بلژیک و هلند نسبت به نیات و مقاصد دوگل نیز سبب پافشاری بر موضع فوق می‌گردید. پل هانری اسپاک^۱، وزیر خارجه وقت بلژیک، در این خصوص چنین می‌نویسد: «دوگل ادعای هواداری از اروپای متحد را دارد ولی اروپا را با تفوق و هژمونی فرانسه پی می‌افکند.» (۳۷) همکار هلندی اسپاک، ژوزف لونز^۲ نیز در مصاحبه‌ای به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۸۸ می‌گوید: «من [با پیشنهاد دوگل] مخالفت کردم زیرا به اعتقاد ما امر زیانباری بود؛ اولاً به دلیل اینکه سبب بازآفرینی اروپای متشکل از کشورهای مستقل می‌گردید و ثانیاً از این‌رو که سبب هژمونی فرانسه و آلمان می‌شد.» (۳۸)

پیکار میان شارل دوگل و رقبای او در عرصه سیاست اروپایی با شکست طرح فوشه به پایان نرسید، بلکه تعارض میان او و فدرالیست‌ها دوباره آشکار شد و خود را در بحران ۱۹۶۵ متجلی ساخت.

۴-۳-۱- بحران نهادی ۱۹۶۵

بحران ۱۹۶۵ که معروف به بحران کرسی خالی نیز می‌باشد در ظاهر به این علت ایجاد شد که شش کشور عضو اتحادیه اقتصادی اروپا نتوانستند در خصوص سیاست مشترک کشاورزی^۳

1- Paul - Henri Spaak.

2- Joseph Luns.

3- Politique Agricole Commune (PAC).

به توافق دست یابند. ولی در واقع ریشه بحران را باید در اراده دوگل بر تأکید بر دیدگاه‌های اروپایی او جستجو کرد. تأکیدی که حتی به قیمت ایجاد بحران در جامعه نوپای اقتصادی اروپا نیز باید صورت می‌گرفت. (۳۹) بحران ایجاد شده ماهیتی نهادی داشت و تجلی تقابل دو تفکر در خصوص اروپا بود. براساس تفکر اول باید از طریق نهادهای فراملی زمینه اروپای فدرال فراهم می‌شد. چنین نگاهی با روح پیمان‌های پاریس و رم هماهنگ دانسته می‌شد. تفکر دوم به دنبال اروپای کنفرانس‌های دیپلماتیک بود. اروپای دولت‌های صاحب حاکمیت کامل.

به اعتقاد دوگل، کمیسیون اروپا باید مبادرت به تصمیم‌سازی (ارائه پیشنهاد به شورای وزیران در عرصه‌های مختلف اقتصادی) می‌کرد و نه تصمیم‌گیری. مهم‌تر اینکه وی با اصل رأی اکثریت در شورای وزیران مخالف بود. فرانسه برای اثبات مصمم بودن خود در این خصوص به مدت شش ماه کرسی خود در نهادهای مختلف جامعه اقتصادی اروپا را خالی گذاشت.

توافق لوکزامبورگ در ژانویه ۱۹۶۶، به بحران ۱۹۶۵ خاتمه داد. براساس این توافق فرانسه هر زمان که منافع حیاتی خود را در میان می‌دید می‌توانست زیر بار اصل رأی اکثریت نرود.

۵-۳-۱- دوگل، طرفدار همکاری

دیدگاه‌های دهه ۱۹۶۰ شارل دوگل پیرامون آینده اروپا، نهادهای آن و تفکر فراملی که در آن زمان مورد حمایت قاطع آلمان و کشورهای بنلوکس بود تا پایان عمر او بی‌تغییر باقی ماندند. اروپا همواره دغدغه دوگل بود ولی او پس از شکست طرح فوشه کمتر و کمتر از آن سخن به میان می‌آورد. با این حال آنچه گفته می‌شد کاملاً صریح و روشن بود. مصاحبه تلویزیونی ۱۴ دسامبر ۱۹۶۵ وی در این خصوص کاملاً گویاست: «(...) من از همکاری میان دولت‌ها صحبت کردم. بله، با چنین چیزی ما موافق هستیم. چنین کاری غیرقابل اجتناب است و ما برای انجام آن تلاش کردیم ولی چنین نتیجه‌ای حاصل نشد و از آن به بعد هم کاری صورت نگرفته است.» (۴۰)

«آری شما کسانی را می‌بینید که فریاد می‌زنند: اروپا، اروپای فراملی، باید همه چیز با هم باشد، همه چیز در هم باشد، فرانسوی‌ها با آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها با انگلیسی‌ها و غیره. بله، چنین چیزی راحت است، برخی مواقع جذاب هم هست ولی ما را به سوی خیالات واهی و افسانه

رهنمون می‌کند. ولی واقعیت‌ها هستند و آنها را نمی‌توان بدین گونه دید. واقعیت‌ها را آن‌گونه که هست باید دید؛ همان کاری که ما بر انجام آن مترصد بوده و خواهیم بود... یعنی سازماندهی همکاری سیاسی میان دولت‌های اروپایی... بی‌تردید، چنین اروپایی آن‌گونه که برخی می‌پندارند فراملی نخواهد بود. اروپا همان خواهد بود که هست. اروپا با همکاری آغاز می‌شود و شاید روزی به مدد زندگی مشترک تبدیل به یک کنفدراسیون شود.» (۴۱)

۲- پنداشتی خاص از فرانسه

«من در تمام زندگی خود، پنداشتی خاص از فرانسه داشته‌ام. احساس و خرد هر دو الهام‌بخش این پنداشت بوده‌اند. احساس و عاطفه فرانسه را برای من به سان پرنسس در میان کنت‌ها و یا پیکر مریم مقدس بر دیواره‌نگارها به تصویر می‌کشد. فرانسه که برای سرنوشتی درخشان و استثنایی برگزیده شده است. من به حکم غریزه می‌پندارم که مشیت الهی فرانسه را برای کامیابی‌های تمام عیار و سیه‌روزی‌های مثال‌زدنی آفریده است. با این حال اگر حقارت بر اعمال و حرکات فرانسه نقش بندد،... من آن را به قصور فرانسوی‌ها نسبت می‌دهم و نه به نبوغ میهن.» (۴۲)

دوگل به اعتقاد ما همه چیز را در صفحه اول خاطرات جنگ خود گفته است. در نوشته او همچنان که می‌بینیم فرانسه تجلی آسمانی می‌یابد. میهن پرستی او که ملهم از اندیشه‌های موريس بارس^۱ و شارل پگی^۲ است فرانسه را بسان یک «فرد» زنده به تصویر می‌کشد: پرنسس، مریم. این فرد آسمانی است و شایسته نیایش. «به فرانسه، به مادرمان فرانسه، ما فقط یک چیز می‌گوئیم، اینکه هیچ چیز برای ما صاحب اهمیت و دغدغه‌آفرین نیست جز خدمت به آن. وظیفه ما در قبال فرانسه به همان اندازه ساده و ابتدایی است که وظیفه یک پسر در قبال مادر ستم‌دیده‌اش.» (۴۳) فرانسه دوگل باید همواره در رأس باشد. رابطه دوگل با فرانسه رابطه‌ای عاشقانه و عرفانی است.

1- Maurice Barrès.

2- Charles Péguy.

حاصل پنداشتی خاص از فرانسه تلاش برای حفظ «بزرگی فرانسه»^۱ می‌باشد. دوگل از قرن‌های گذشته به‌طور خاص دوره‌های باشکوه، دوره‌های پیروزی و غلبه فرانسه بر اروپا را به خاطر می‌آورد. درست است که در قرن بیستم ملت‌های دیگری قدرتمند شده‌اند ولی در نگاه او فرانسه همچنان باید در مکان نخست باشد.

دوگل صفحات اول «خاطرات جنگ» و «خاطرات امید» خود را به فرانسه و تعریف خود از فرانسه اختصاص می‌دهد؛ در این تعریف عنصر اصلی موضوع بزرگی فرانسه است: «... جانب مثبت روانم مرا متقاعد می‌سازد که فرانسه وقتی به واقع فرانسه است که در مرتبه نخست باشد... فرانسه بدون بزرگی نمی‌تواند فرانسه باشد.» (۴۴)

دوگل بر آن است که باید نقش، جایگاه و اعتبار فرانسه را در جهان مستحکم کرد چرا که پیمانی ناگسستنی میان «بزرگی فرانسه و آزادی جهان» برقرار است. (۴۵)

فرانسه محوری است که دوگل حول آن همه فرانسوی‌ها را جمع می‌کند. در نگاه او فرانسه مبنای وحدت ملی است. البته فرانسه‌ای که مفاهیم اساسی ملت، دولت و استقلال ملی در آن به روشنی تعریف شده‌اند.

۱-۲ - ملت در نگاه دوگل: واقعیتی غیرقابل انکار

فکر «ملت» همواره به عمل و سیاست دوگل جهت داده است. نزد او جایگاه ملت در سیاست جایگاهی اساسی است، چرا که سیاست را باید بر واقعیت‌ها استوار کرد و واقعیت‌ها ملی هستند.

در اندیشه دوگل ملت‌ها هستند که هر یک با «روح و بیکر خاص خود» عناصر ضروری جهان را تشکیل می‌دهند. (۴۶) از این رو، هر ملتی باید فارغ از هرگونه تجاوزی مسئول اعمال خود باشد. بدین صورت منافع نوع بشر نیز تضمین خواهد شد.

شارل دوگل با این اعتقاد که ملت‌های واقعی چهره خود را در خلال قرن‌ها شکل داده‌اند از

1- La grandeur de la France.

ژرمن‌ها، گل‌ها، لاتین‌ها و اسلاوها سخن می‌گویند و نسبت به ملت‌های جدید خوش بین نیست. از این روست که او اتحاد جماهیر شوروی را برخلاف روسیه صاحب ملت نمی‌دانست. وی در پایان سفر خود به اتحاد جماهیر شوروی در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ اعلام می‌کند: «دیداری را که من از کشور شما خاتمه می‌دهم، دیدار فرانسه همیشگی از روسیه همیشگی است.» (۴۷)

به علاوه، دوگل باور چندانی نداشت که کمونیسم بتواند به گونه‌ای پایدار بر ملت روس مستولی باشد. وی به آن پیرفیت که می‌خواهد بدانند چرا وی از روسیه سخن می‌گوید و نه از اتحاد جماهیر شوروی، می‌گوید: «تنها واقعیت‌های بین‌المللی ملت‌ها هستند. روسیه آن‌چنان کمونیسم را در خود خواهد کشید که (جوهر) خشک کن، جوهر را.» (۴۸)

در کتاب آن لرکن می‌خوانیم: «برای دوگل ملت صاحب ارزشی مقدس است، ملت از عمق زمان می‌آید، حافظه‌ای طولانی دارد، در درون سرزمینی مشخص و حفظ شده جای گرفته، قانون باثبات دارد، صاحب دولتی مستحکم است و نیز اراده‌ای برای همیشه ماندن. فقط ملت سبب شکوفایی فرد می‌شود، تنها سعادت و رونق ملت است که باعث انسجام شهروندان می‌گردد، فقط سازمان ملت است که مشارکت را بر می‌انگیزد. تنها بزرگی ملت است که، اگر سعادت دیگری را نیافریند، افتخار تعلق به یک اجتماع با شرافت و برجسته را سبب می‌شود. فقط بر اساس ملت می‌توان جمع‌های بزرگی را ساخت که نیروهای خود را متحد می‌کنند.» (۴۹)

۲-۲- دولت نزد دوگل: حافظ ملت

مفهوم دولت همواره از مفاهیم بنیادی شکل‌دهنده تفکر سیاسی دوگل بوده است و او میان این مفهوم و مفهوم ملت قائل به پیوندی ناگسستنی است. در واقع، دولت شرط اساسی وحدت ملت، استقلال و بزرگی آن است. دولت به عنوان حافظ ملت به دفاع از ملت در مقابل خطرات خارجی و عوامل تفرقه داخلی می‌پردازد. دولت به سان «استخوان بندی ملت است، شرط بقای آن است و مدافع ملت است در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی.» (۵۰)

دولت به اعتقاد دوگل، امانت دار مشروعیت ملی است. دولت باید مورد قبول شهروندان بوده و به وسیله آنان به رسمیت شناخته شود. «دولت مشروعیت خود را بر منافع و اقبال ملت

استوار می‌کند... شک نیست که اقتدارهای عمومی، در واقع و در پیشگاه حقوق، ارزشی ندارند مگر آنکه هماهنگ با منافع عالی کشور بوده و برخوردار از توافق توأم با اعتماد شهروندان باشند.» (۵۱)

از سوی دیگر، دولت به عنوان «تجسم قانونی ملت» (۵۲) در عرصه داخلی و خارجی خود را از دیگر اقتدارهای عمومی با مشخصه حاکمیت متمایز می‌کند. صاحب حاکمیت بودن به این معنی است که دولت مقید به قیود هیچ اقتدار خارجی نیست مگر آنکه در زمینه‌ای خود آزادانه تن به قیدی دهد. صلاحیت دولت در عرصه سرزمین ملی و در ارتباط با جمعیت آن انحصاری، مستقل و کامل است.

دوگلد دولتی را صاحب حاکمیت و مشروع می‌داند که آزاد و مستقل باشد.

۲-۳- استقلال ملی: شرط لازم دولت

کلمه استقلال پیوسته بر زبان دوگلد جاری بوده و در قلم او نمود یافته است. «۱۵۰۰ سال تاریخ به ما آموخته است که به راستی فرانسه بودن بدون مشکل، مخاطره و هزینه ممکن نیست. با این حال امروز بیش از هر روز ما به استقلال [خود] وابسته‌ایم. زیرا، اولاً قرن‌هاست که بدان خو گرفته‌ایم؛ سپس به این دلیل که پس از تجربیات متعدد دریافته‌ایم که بهترین داورها در خصوص اعمال خود هستیم؛ و بالاخره به این سبب که زوال فرانسه برای تمام جهان فاجعه‌بار خواهد بود.» (۵۳)

برای دوگلد استقلال ملی ضرورتی داخلی و منفعتی بین‌المللی محسوب می‌شود. در واقع، او بر این پندار است که برای باقی ماندن و به عهده داشتن نقش قابل توجه در عرصه بین‌المللی، باید خود بود و نزد خود بود. فقدان چنین وضعیتی به منزله رها کردن سرنوشت خود و فرو افتادن در زیر سلطه بیگانه خواهد بود.

استقلال ملی نزد دوگلد اساساً به معنی آزادی عمل و بیان دولت است. به عبارت دیگر، دست‌های رها و زبان آزاد. «اگر یک ندا بتواند برای بیان نظم جایگزین جنگ سرد کارآمد باشد، تجلی آن به بهترین نحو در بیان و عمل فرانسه خواهد بود. ولی به این شرط که این بیان و عمل

از آن فرانسه باشد و دست‌های آن آزاد و باز باشد.» (۵۴)

بدین ترتیب، استقلال برای ملت به منزله آزادی برای فرد است. استقلال شرط آزادی بیان، توسعه، شکوفایی و درخشش ملت است. به علاوه، استقلال لازمه یک سیاست خارجی منطبق با منافع ملی است. «واقعیت عمده سال‌های اخیر این است که ما خود را وانگذاشته‌ایم و استقلال را برگزیده‌ایم [...] روی هم رفته، اگرچه جامی که از بیرون به ما تقدیم می‌شود بزرگتر باشد ما ترجیح می‌دهیم از جام خود بنوشیم (...)» (۵۵)

فیلیپ بنتون در کتاب «مقدمه‌ای بر سیاست مدرن» (۵۶) به درستی می‌گوید که الکسی دو توکویل هنگامی که دموکراسی در آمریکا را می‌نوشت، دغدغه فرانسه را در ذهن داشت. نویسنده این سطرها نیز معتقد است که شارل دوگل هرگاه از اروپا سخن می‌گفت منافع فرانسه را در نظر داشت. نزد او تعریف فرانسه و جایگاه آن در جهان روشن است. فرانسه هنگامی فرانسه است که بزرگ باشد. بزرگی فرانسه وابسته به پایداری ملت، دولت و استقلال ملی است. هدف اعتلای فرانسه است که برای رسیدن به آن برخی مواقع باید فدرالیست بود، برخی مواقع کنفدرالیست و زمانی باید هر دو را وانهاد و طرفدار همکاری صرف شد.

یادداشت‌ها:

1- cf. Max weber, *Economie et société*, Paris, Plon, 1995, Tome I, p. 320 et suiv.

۲- خروج فرانسه از پیمان ناتو در دهه ۱۹۶۰ به وسیله شارل دوگل و تهدید به توی قطعنامه پیشنهادی ایالات متحده آمریکا در زمستان ۲۰۰۳ برای برخورداری از حمایت شورای امنیت سازمان ملل در حمله به عراق، به اعتقاد ما، ریشه در تفکر سیاسی واحدی دارند.

3- Charles de Gaulle, *Discours et Messages*, Paris, Plon, 1970, Tome I. p. 239.

4- Cité par Edmond Jouve, *Le général de Gaulle et la construction de l'Europe (1940-1966)*, Paris, LGDJ, 1967, p. 5.

5- Charles de Gaulle, *op.cit.*, p. 399.

6- Cité par Maurice Delarue, *Europe européenne et Europe des Etats*, in

- De Gaulle en son siècle, Institut Charles de Gaulle, Paris, Plon, 1990,
Tome 5, p. 90.
- 7- Edmond Jouve, *op.cit.*, p. 17.
- 8- Paul Reynaud, La politique étrangère de Gaullisme, Paris, Juillard, 1964
p. 39.
- 9- Cité par paul Reynaud, *Ibid.*, p. 40.
- 10- *Ibid.*
- 11- Edmond Jouve, *op.cit.*, p. 13.
- 12- Michel Debré, Jean - Louis Debré, Le Gaullisme, Paris, Plon, 1978,
p.56. Jean Touchard, Le Gaullisme, Paris, Seuil, 1978, p. 212.
- 13- Discours prononcé devant l'Assemblée Consultative, Paris le 22 nov.
1944, in Charles de Gaulles, *op.cit.*, p. 483.
- 14- Roger Massip, "De Gaulle et l'Europe", Paris, Flammarion, 1963, p. 44.
- 15- Charles de Gaulles, Mémoires de Guerre, Tome III, le Salut, 1944-1946,
Paris, Plon, 1954, p. 46.
- 16- *Ibid.*, p. 68.
- 17- cf. Roger Massip, *op.cit.*, p. 50.
- 18- Edmond Jouve, *op.cit.*, p. 44.
- 19- cf. Jean Lecerf, Histoire de l'unité européenne, Paris, Gallimard, 1965.
- 20- cf. Raymond Poidevin, De Gaulle et l'Europe en 1958, in De Gaulle en
son siècle, *op.cit.*, p. 80.
- 21- cf. Paul Reynaud, *op.cit.*, p. 45.
- 22- *Ibid.*, p. 47.
- 23- Raymond Aron, La querelle de la CED, Paris, A. Colin, 1956.
- 24- Cité par Edmond Jouve, *op.cit.*, p. 255.
- 25- *Ibid.*
- 26- *Ibid.*
- 27- cf. [http:// www.europa.eu.int](http://www.europa.eu.int).

- 28- Cité par Edmond Jouve, *op.cit.*, p. 253.
- 29- Charles de Gaulle, Discours et Messages, *op.cit.*, Tome II., p. 574.
- 30- Raymond Poidevin, *op.cit.*, p. 81.
- 31- *Ibid.*
- 32- *Ibid.*, p. 82.
- 33- Conférence de presse, Paris, 15 mai 1962, in Charles de Gaulle, Discours et Messages, *op.cit.*, Tome III., p. 404.
- 34- Pierre Lavery, Une conception de l'Europe 1942-1969, in *Espoir*, Revue de l'Institut Charles de Gaulle, Paris, Plon, n° 18, mars 1977, p. 7.
- 35- Conférence de presse, Paris, 15 mai 1962, *op.cit.*
- 36- *Ibid.*, p. 405-406.
- 37- Paul - Henri Spaak, Combats inachevés, Paris, Fayard, 1969, Tome II, p.170.
- 38- Alain Prate, Entretien avec Joseph Luns, in *Espoir*, *op.cit.*, n° 87, déc. 1992, p. 39.
- 39- cf. [http// www. charles-de-gaulle.org](http://www.charles-de-gaulle.org).
- 40- André Passeron, De Gaulle Parle, Paris, Fayard, 1966, p. 319.
- 41- *Ibid.*
- 42- Charles de Gaulle, Mémoires de Guerre, *op.cit.*, Tome I., p. 7.
- 43- Discours prononcé à Tunis, in Charles de Gaulle, Discours et Messages, *op.cit.*, Tome I, p. 309.
- 44- Charles de Gaulle, Mémoires de Guerre, *op.cit.*
- 45- Discours prononcé à Londres, le 1^{er} mars 1941, in Charles de Gaulle, Discours et Messages, *op.cit.*, Tome I, p. 73.
- 46- Alain Larcan, Charles de Gaulle, itinéraires intellectuels et spirituels, Presses universitaires de Nancy, 1993, p. 462.
- 47- Jean Touchard, *op.cit.*, p. 206.
- 48- Alain Peyrefitte, C'était de Gaulle, Paris, Fayard, 1994, p. 297.

- 49- Cité par Alain Larcant, *op.cit.*, p. 463.
- 50- *Ibid.*, p. 460.
- 51- *Ibid.*
- 52- Daniel Colard, La Conception française de l'indépendance nationale, in *Esprit*, *op.cit.*, n° 15, Juin 1976, p. 24.
- 53- Discours prononcé le 28 septembre 1963 à Lyon, in Charles de Gaulle, Discours et Messages, Tome IV, p. 136.
- 54- Cité par Daniel Colard, *op.cit.*, p. 22.
- 55- Allocution radiodiffusée et télévisée du 27 avril 1965, in Charles de Gaulle, *op.cit.*, p. 355-357.
- 56- Philippe Bénéton, Introduction à la politique moderne, Paris, Hachette, 1987.